

اولین فرمانده گردان امام رضا^(ع)
موفقیت های جنگ تحمیلی را حاصل تلاش و امید رزمندگان می داند

۲۵ روز پوتین از پایم در نیامد

فهیمة شهری ایشی از سی سال خدمت در جهاد سازندگی و مؤسسه جهاد نصر، کافی است تا وقتی با محمد جواد گل فخرآبادی صحبت می کنیم، دنیایی حرف برای گفتن داشته باشد. او مثل خیلی از جوانان اهل کار قدیم، تجربیات گوناگونی در راه کسب درآمد داشته است؛ از کارکردن در مغازه پدرش گرفته تا پارچه فروشی، رانندگی با وانت و کامیون، کارکردن یادسنگاه های راه و ساختمان سازی و... اما در پس همه این ها، عشق به میهن در برهه های مختلف زندگی، مسیرش را تعیین کرده است؛ پیش از انقلاب به دلیل اعتصاب، کارش را رها کرد و در راهپیمایی ها به خیابان ها رفت. با آغاز جنگ تحمیلی نیز راهی جبهه شد و بیش از ۴۵ ماه سابقه حضور در میدان نبرد را دارد.

این شهروند محله استاد یوسفی پس از جنگ تحمیلی، با خدمت در جهاد سازندگی و نصر در راه عمران و آبادی میهن کوشید. او در پروژه های لوله گذاری مشهد تا نیروگاه گازی نکا و تهران تا مشهد، حضور داشته و در کنار این کارهای عمرانی، وارد فعالیت های فرهنگی هم شده و چند سالی به عنوان راوی در اردوهای راهیان نور روایتگری کرده است.

فخرآبادی هنوز هم یک مدافع میهن است؛ چه در پشت میز خدمت و چه وقتی دوشادوش مردم قرار می گیرد. در جنگ دوازده روزه با اسرائیل، او مثل دوران فرماندهی در جبهه، به یک موضوع خیلی توجه داشته است؛ امید بخشی و تزریق روحیه شجاعت.

●●رها کردن کار و پیوستن به جمع اعتصابکنندگان

سراغ فخرآبادی رفته بودیم تا از اقداماتش در جهاد سازندگی و جهاد نصر بگوییم، اما جنگ دوازده روزه با اسرائیل بیش از پیش خاطرات جنگ و دوران هشت سال دفاع مقدس را برای او زنده کرده است؛ به طوری که همه گفته هایش به آن سمت و سوی رود.

او تعریف می کند: در زمان مجردی، مدت کوتاهی در مغازه پدرم که مربوط به تأمین علوفه دام بود، کار کردم و پس از آن در خیابان خسروی مغازه پارچه فروشی زدم. سال ۱۳۵۱ در حالی که ۲۱ سال داشتم، ازدواج کردم و پس از آن یک وانت خریدم و با آن کار می کردم.

اوسال ۱۳۵۳ در یک شرکت فرانسوی مشغول کار شده و چون گواهینامه پایه یک داشته، روی دستگاه هایی کار می کرده که با کمک آن ها کار لوله گذاری انجام می شده است. فخرآبادی خیلی زود خودش را به فرانسوی ها نشان داده و مدیریت یکی از بخش ها به او واگذار شده است. می گوید: از سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ در پروژه لوله کشی گاز از پالایشگاه گاز سرخس تا مشهد، از مشهد تا نیروگاه گازی نکا و از پالایشگاهی تهران به مشهد حضور داشتم.

اوپس از این در پروژه های لوله گذاری مختلف حضور داشته و در هر برهه ای توانسته است بهره وری کار را نسبت به قبل افزایش دهد. سال ۱۳۵۷ و پس از جمعه خونین تهران در روز ۱۷ شهریور به جمع اعتصاب کنندگان می پیوندد و کارش را که درآمد خوبی هم داشته است، رها می کند و از طریق واتی که از قبل داشته است، به امرامعاش می پردازد.

آقامحمد جواد سال ۱۳۵۹ ازادیومی می شود که جهاد سازندگی به راننده پایه یک نیاز دارد. مراجه می کند و به عنوان نیروی پشتیبانی جبهه مشغول به خدمت می شود. اما مدام اصرار داشته است به جبهه برود تا اینکه سه ماه بعد، یعنی بهمن سال ۱۳۵۹ اعزام هوا و سوسنگرد می شود. با توجه به سوابقی که او در کارکردن با ماشین های سنگین داشته است، از فوروردين سال ۱۳۶۰ به عنوان مسئول ماشین آلات ستاد پشتیبانی جهاد خراسان در جنوب گماشته می شود و چند ماه بعد مسئولیت پشتیبانی جنگ جهاد خراسان در جنوب به او داده می شود.

●●شاهکار مهندسی در پل بعثت

به گفته او، برای هر کامیون و بولدوزر دو راننده در نظر گرفته می شد تا اگر یکی شهید شد، دیگری جایگزین شود.

این رزمنده دوران دفاع مقدس ادامه می دهد: در یکی از عملیات ها دیدم صدای بولدوزر تغییر کرد. فهمیدم اتفاقی افتاده است. رفتم، دیدم تیر به پیشانی راننده آن برخورد کرده است و دارد خون می باشد. در چنین وضعیتی راننده بعدی با وجود اینکه دیده بود نفر قبلی شهید شده است

و در حالی که کاپوت و فرمان و... پیر از خون گرم بود، پشت بولدوزر نشست تا بلافاصله کار را ادامه دهد.

آقامحمد جواد صحبت رامی برد سمت مراحل ساخت پل بعثت روی رودخانه ارون. با وجود اینکه خودش مستقیم در روند ساخت آن حضور نداشته است،

در جریان بسیاری از جزئیات آن هست و از آن به عنوان یکی از شاهکارهای مهندسی نام می برد.

فخرآبادی با حوصله شروع می کند به شرح دادن مراحل ساخت این پل و اینکه مرحوم بهروز پورشریف چه طرحی برای آن داده بود. با خودکارش روی کاغذ عکس رودخانه رامی کشد و لوله هایی که قرار بوده است گذاشته شود تاروی آن ها راه و آسفالت کشیده شود و بتوانند از روی رودخانه عبور کنند. بعد هم جزء به جزء قوانین مهندسی آن را شرح می دهد: تأثیر جزیر و مد روی طرح را توضیح می دهد. قانون ارشمیدس را می گوید و نسبت جریان هوا و باری که یک لوله درون آب می تواند تحمل کند، همچنین نحوه غرق کردن لوله ها در آب و جزئیات بسیار ریز و دقیق مهندسی آن را بیان می کند. اینکه چطور سر لوله ها برزنت گذاشته بودند و پس از چند بار ناکامی، موفق می شوند با دادن تغییراتی در آن، ۵ هزار لوله را در رودخانه بچینند.

اوسپس با تا کیدی می گوید: معما چو حل شست آسان شود. اکنون شاید این موضوع ساده به نظر بیاید. اما خیلی برایش فکر شده و یک شاهکار مهندسی است که توانستند در آن وضعیت چنین کاری انجام دهند و روی رودخانه ای چنان خروشان، مسیر عبور ماشین و تریلی های مهمات و... درست کنند.

آقامحمد جواد تعریف می کند: پس از ساخت این مسیر یک بار با یکی از رزمندگان داشتیم

می رفتیم سمت مکرمان و از روی این پل رد شدیم. وقتی رسیدیم، آن رزمنده با تعجب پرسید:

«مگر رسیدیم؟ کی از ارون رد شدیم؟» گفتیم: روی ارون جاده بود و از آن عبور کردیم. و آن

رزمنده همچنان با تعجب می پرسید چطور روی ارون جاده زده شده است؟!

●●شهید که گریه ندارد

فخرآبادی تا سال ۱۳۶۶ در جبهه بوده است و سابقه ۴۵ ماه و ۱۲ روز حضور

در آن را دارد. از سال ۱۳۶۸ که جهاد نصر تأسیس می شود، او به عنوان

مسئول جهاد نصر مشهد مشغول فعالیت می شود. از سال ۱۳۷۴ تا

۱۳۸۹ او مدیر ماشین آلات جهاد نصر خراسان بوده و سال ۱۳۸۹

که بازنشسته می شود، مدت کوتاهی از فعالیت کنار می گیرد، اما

باز مشغول کار می شود. او اکنون مدیر بازرگانی و ماشین آلات جهاد

نصر خراسان رضوی است.

این فرمانده دوران دفاع مقدس یاد برادر شهید و مادرش می کند

و می گوید: برادرم، محمد، سرباز ارتش بود. در حین انجام وظیفه

در منطقه کوشک بر اثر اصابت توپ، سرش از بین رفت و به عنوان

شهید بی سر دفن شد. با وجود این، مرحوم مادرم این قدر قوی و

صبور بود که وقتی دید بقیه اعضای خانواده دارند برای برادرم گریه

می کنند، گفت: چرا گریه می کنید؟ شهید که گریه ندارد. بلند شوید

ناهار مهمانان را فراهم کنید. بعد هم برخلاف تصور خیلی ها، مانع

ادامه حضور و فعالیت من در جبهه نشد و خدا را شاکر بود که در راه

اسلام خدمت می کنیم.

او می گوید: اگر انقلاب ما پیروز شد، به دلیل این بود که مردم پشتیبان

آن بودند. پدران و مادران با دست خودشان فرزندانشان را راهی جبهه

می کردند و برایشان ملزوماتی مثل پتو و آذوقه می فرستادند. همسران

پشتیان مردان بودند و بار سنگین مدیریت خانه در نبود آن ها را به دوش

کشیدند. همسر خود من در نبودم شش وچهار بزرگ کردم و من در جبهه با

خیالی آسوده از زندگی و بچه هایم، فکر نکردم.

آقامحمد جواد که عقیده دارد صاحب اصلی این مملکت صاحب الزمان^(عج)

است، می افزاید: در طول این سال ها هر وقت مردم از کشور دلسرد شده اند،

اتفاقی افتاده که دوباره شور میهن دوستی مردم زنده کرده و مثل خونی

در رگ ها جاری شده است. این حمله اسرائیل هم چنین تأثیری داشت.

●●علم همراه با توکل و توسل

او تعریف می کند: زمانی که با پهباد فرودگاه مشهد را زدند، من در تعمیرگاهی

در نزدیکی آنجا بودم. همین که صد او لرزش انفجار آمد و بعدش دود بلند شد،

یکی دو تا از تعمیرکاران رسیدند و می خواستند تعطیل کنند. من گفتم: کجا

می خواهید بروید؟ از کجایم؟ دانید جای دیگری که می روید. اتفاقی نمی افتد؟

در حین این حرف ها بودم که یکی از آن ها گفت حاجی جان، تو عمرت را

کرده ای و برای همین بی خیالی! در جوابش گفتم هرکس هر قدر سن داشته

باشد، زندگی را دوست دارد. تا زنده ایم، زندگی می کنیم و هر وقت عمرمان

تمام شود، نمی توانیم از مرگ فرار کنیم، ولی خوش به سعادت امثال سردار

سلیمانی، سلامی و... که پایان عمرشان با شهادت بود.

فخرآبادی بعد از این، خاطراتش در دوران جنگ را برای آن ها تعریف می کند و

از این می گوید که ۴۵ ماه در جبهه حضور داشته، اما چون خدا نخواست، شهید